I Have Amnesia, Don't Be Noisy!

نویسنده: Lu Ye Qian He

مترجم: Delasoie

سایت: myanimes.ir

فصل هفتم

بدگویی

«راست میگن؟» چن جیمینگ چشمانش را باریک کرد تا به گریمور اجازه دهد پودر تیره بزند، و طوری رفتار کرد که انگار سوالش بی‌اهمیت است.

گریمور یک دختر زیبا با صورتی بانمک به نام دو وِی بود. او دوست داشت خود را به سبک ژاپنی آرایش کند، که باعث می‌شد او را کودکانه و ظریف نشان دهد. چن جیمینگ حدود یک ماه در ایستگاه پخش بود و گریمِ او همیشه توسط دو وی انجام می‌شد. او همیشه تصور می‌کرد که دو وی بانوی کوچکی است که با دنیای بیرون آشنا نیست، یک تازه‌وارد مانند خودش.

«چی راسته؟» به نظر نمی‌رسید دو وِی بدگویی را شنیده باشد و روی گریم چن جیمینگ تمرکز کرد.

چن جیمینگ چشمانش را باز کرد تا بادقت او را بررسی کند. به نظر می‌رسید دخترک احمق نبود، می‌دانست چطور از سوالش طفره برود. اما او قصد نداشت به همین راحتی دو وی را رها کند. گریمورها با تعداد زیادی از افراد تعامل داشتند و شایعاتی که از آن مطلع بودند نیز فراوان بود، بنابراین پرسیدن اخبار از آن‌ها کار درستی بود.

«چند روز اخیر افرادی بودن که می‌گفتن چین-گا با تکیه به رئیس جونگ پیشرفت کرده. واقعیت داره؟»

چن جیمینگ خوش‌قیافه بود و گوش دادن به صدایِ او نیز خوشایند بود. وقتی صحبت می‌کرد، صدایش با عدم اطمینان و تاسف همراه بود، انگار می‌خواست از چو چین دفاع کند. اما حتی یک فرد اجتماع گریز هم می‌توانست متوجه شود که او قصد دارد از این هرج و مرج سوءاستفاده کند تا به اهدافش برسد.

«به پایین نگاه کن.» دو وی با ملایمت صحبت کرد و قلم مو را درون کرم خط چشم فرو برد و سپس شروع به کشیدن خط چشم برایِ او کرد. در زاویه‌ای که چن جیمینگ قادر به دیدن آن نبود، گوشه‌ی لب‌هایش به پایین خم شد: «چو چین توسط ایستگاه پخش ملی انتخاب شده بود. اگر

رئیس جونگ اون رو به چنگ نیاورده بود، چو چین حتی به شنگشی نمی‌اومد.»

مفهوم حرفش این بود که چو چین بسیار توانا است، نیاز نداشت که از درب پشتی وارد شود.

چشمان چن جیمینگ درشت شد و کمی خندید، با حالتِ «تو هنوز جوونی و فقط می‌دونی چطور ظاهر رو ببینی و عمق صنعت سرگرمی رو درک نمی‌کنی» به دو وی نگاه کرد.

پس از تمام شدن گریم، چن جیمینگ بلند شد و به سمت استودیو ضبط رفت. دو وِی وسائل خود را جمع کرد و از رختکن بیرون رفت. چند دستیار در بیرون درب متوجه او شدند و فورا بلند شدند: «وِی وِی-جیه، کارت تموم شد؟»

دو وِی نگاهی گذرا به آن‌ها انداخت: «اینقدر بیکارید؟ کار نمی‌کنید و بیرون رختکن جمع شدید برای بدگویی؟»

چند دستیار لرزیدند و بلافاصله مانند پرندگان و جانوران پراکنده شدند.

در ایستگاه پخش، گریمورها دارای رتبه‌بندی بودند. چن جیمینگ نمی‌دانست، اما دو وِی، گریموری که به او اختصاص داده شده بود، یک گریمور درجه یک بود که گریم تعداد کمی مجری و خبرنگار را انجام می‌داد. این بانوی جوان ظریف که هجده ساله به نظر می‌رسید، در واقع سی سالش بود.

دو وِی با لب‌های خمیده به استودیوی ضبط چن جیمینگ نگاه کرد. دنیای سرگرمی پر از این بچه‌های خود بزرگ بین بود که معتقد بودند همیشه چیزهای بیشتری از آنچه می‌توان در ظاهر دید وجود دارد. چو چین واقعا با تکیه بر تواناهایی خودش وارد شنگشی شده بود. آشفتگی دوستانه نیز توسط شخصِ او تولید شده بود، اگرچه جونگ یی بین نیز کمی اعتبار گذاشته بود.

زمانی که چو چین تازه به عنوان دانشجو وارد دانشگاه شده بود، به طور اتفاقی ایستگاه پخش ملی یک برنامه‌ی تلویزونیِ بسیار پرطرفدار به نام «جوان سخنور محبوب» داشت. به بیان ساده، این یک مسابقه استعدادیابی برای مجریان بود، اما بسیار شیک‌تر. به همین دلیل، گروهی از جوانان به مدت سه ماه درگیر یک جنگ شدند. چو چین به عنوان یک دانشجو که در این رشته تحصیل نکرده بود، دانشجویان متخصص در

رشته رسانه و ارتباطات را شکست داد و عنوان قهرمانی را بدست آورد و جایزه میکروفون بلورین را از آن خود کرد.

زمانی که مسابقه تمام شد مردم متوجه شدند که حرفه‌ی چو چین- صنایع غذایی- ربطی به مجری‌گری ندارد. در آن لحظه، همه با تب و تاب می‌گفتند که پس از شکست خوردن از یک آشپز، دیگر نمی‌تواند با بزرگان شهرِ خود روبرو شوند.

در آن زمان، صنعت سرگرمی داخلی نسبتا کساد بود و همه مشتاقانه به دنبال مجریان جالب برای حمایت از اجراهای خود بودند، بسیاری از ایستگاه‌های تلویزیونی به دنبال بستن قرارداد با او بودند. از آنجایی که او هنوز در دانشگاه مشغول به تحصیل بود، فرصت‌های کارآموزی زیادی به او پیشنهاد شد. در نهایت، چو چین به شنگشی تی وی رفت، که بسیار مایه تعجب بود. واضح بود که آن سال، ایستگاه پخش ملی به او یک شاخه زیتون تقدیم کرده بود. در مقایسه، شنگشی هنوز با آن‌ها شریک نشده بود و صرفا یک ایستگاه تلویزیونی خصوصی به حساب می‌آمد که مخاطب کمی داشت.

جونگ یی بین، که به تازگی به عنوان سرپرست شنگشی منصوب شده بود، با استفاده از روش‌های نامعلوم، آشکارا موفق به ربودن چو چین شد.

ممکن بود دیگران به این حرف‌های بیهوده توجه کنند، اما دو وِی که از آن زمان در شنگشی بود، هر چیزی که گفته می‌شد را باور نمی‌کرد. اگر واقعا مجبور بودند که در مورد آن صحبت کنند، گفتن اینکه که رئیس جونگ برای پیشرفت به چو چین تکیه کرده است درست‌تر بود.

شنگشی تی وی در چند سال اخیر به سرعت گسترش پیدا کرده بود. از آن زمان، آن‌ها شروع به همکاری با ایستگاه پخش ملی کردند و تبدیل به ایستگاه تلویزیونی ماهواره‌ای ستاره‌دار شدند و رتبه‌بندی آن‌ها اغلب جزو سه ایستگاه برتر می‌شد. برنامه چو چین تبدیل به امضای شنگشی تی وی شد. مسلما افرادی وجود داشتند که به موفقیت او غبطه می-خوردند. فقط در این هفته، خبر بستری شدن او در بیمارستان در تمام ایستگاه تلویزیون پخش شده بود.

همه در ایستگاه پخش می‌دانستند که چو چین توسط جونگ یی بین حمایت می‌شود. با این حال، در چند روز اخیر شایعات و تهمت‌هایی به

گوش می‌رسید، اما جونگ یی بین برای متوقف کردن آن نیامده بود. او حتی مرخصی گرفته بود تا خارج از کشور تفریح کند، که باعث می‌شد مردم بیشتر به این موضوع فکر کنند.

چو چین نمی‌دانست که شایعاتی مبنی بر اینکه او از چشم جونگ یی بین افتاده است در ایستگاه پخش شده است. بعد از صبحانه، او یک پیام از پلیس دریافت کرد که سه آدم‌ربا بازجویی شده‌اند و از او خواسته شد که برای امضای مدارک به اداره پلیس مراجعه کند.

ساعت ده صبح بود و او بعد از ظهر باید برای ضبط برنامه می‌رفت، بنابراین باید به سمت اداره پلیس حرکت می‌کرد. جونگ یی بین بسیار ناراضی بود: «نمی‌تونی دو روز دیرتر بری؟ هنوز حالت خوب نشده.»

او هنوز مسکن مصرف می‌کرد، با این حال چنین برنامه‌ی فشرده‌ای ترتیب داده بود.

«مشکلی نیست، اگه حرکات بزرگ انجام ندم درد نمی‌گیره.»

چو چین قسمت کچل سر جونگ یی بین را لمس کرد. در واقع، موها دوباره رشد کرده بود و یک لایه موی ضخیم در آن ناحیه وجود داشت. جونگ یی بین در اصل مدل موهای بلند و در عین حال نه چندان بلند

مانند بازیگران مرد سریال‌های کره‌ای داشت، حتی مانند پسران درخشان معروف حال حاضر، آن را به رنگ قهوه‌ای درآورده بود.

متاسفانه این پسر درخشان یک دسته از موهایش را از دست داده بود، انگار یک سوراخ در چمنزار ظاهر شده بود. هر طور به آن نگاه می‌کردی خنده‌دار بود.

«می‌تونیم در مسیر اداره پلیس بریم تا موهاتو کوتاه کنی.» چو چین دو دست لباس از کمد بیرون آورد. سایز آن‌ها فرق داشت، اما خوشبختانه جونگ یی بین چند دست لباس غیررسمی و یک کت و شلوار در خانه‌ی او گذاشته بود. فعلا کافی بود.

«اوم.» جونگ یی بین قصد نداشت اجازه دهد که چو چین تنها برود. او مطیعانه دستش را دراز کرد تا چو چین لباس را تنش کند.

چو چین چپ چپ به او نگاه کرد، بلوز آستین بلند و شلوار را روی سرش انداخت: «خودت بپوش.»

جونگ یی بین لباس را از سرش برداشت و به چو چین نگاه کرد: «من فراموشی دارم، بلد نیستم لباس بپوشم.»

چو چین جلو رفت، بین پاهایِ او ایستاد و از بالا به او نگاه کرد: «پس باید چیکار کنیم؟»

جونگ یی بین با جدیت گفت: «یک بوس بهم بده و یادم میاد.»

چو چین چشمانش را چرخاند. این یارو هنوز بوسه‌ی دیروز را به یاد داشت. او دستش را بلند کرد، صورت احمقانه‌ی جونگ یی بین را جلو کشید و لپ‌هایش را فشرد، لب‌هایش مانند جوجه بیرون آمد. جوجه جونگ با او همراه شد و لب‌هایش را تکان داد و صدای «جیو»[1] ایجاد کرد.

چو چین خندید و به جلو خم شد، به لب‌های جوجه نوک زد.

جونگ یی بین که به طور مرتب لباس پوشیده بود، از درب بیرون کشیده شد و به یک سالن اصلاح مو آشنا پرتاب شد. این سالن فاصله زیادی از اداره پلیس نداشت. بعد از راهنماییِ آرایشگر، چو چین چرخید و به سمت اداره پلیس رفت.

جونگ یی بین که یک حوله به دورش پیچیده شده بود با نارضایتی پرسید: «کجا داری میری؟»

---

[1]. صدای جیک جیک پرنده- صدای بوسیدن

«اداره پلیسِ روبرو. بعد از اینکه کارم تموم شد میام دنبالت.» چو چین به مردی که لباسش را می‌کشید نگاه کرد و بی‌اراده با زبان خوش او را متقاعد کرد: «خوب باش.»

آرایشگر با چشمان درشت نگاه کرد. چو چین مشتری همیشگی بود و رئیس جونگ نیز گاهی اوقات می‌آمد، اما آن‌ها هیچوقت اینگونه رفتار نمی‌کردند.

جونگ یی بین بعد از گرفتن ضمانت با اکراه اجازه داد چو چین برود.

بعد از ناهار، گروه برنامه به صورت آماده‌باش در مکان مربوط به خود قرار گرفتند، آماده بودند که سکانس‌های چو چین را دوباره ضبط کنند و سپس رقص آغازین را فیلم‌برداری کنند.

هنوز زمانش نرسیده بود و همه بعد از خوردن غذا کسل بودند، بنابراین شروع به شایعه‌پراکنی کردند.

چند کارآموز شنگشی که به عنوان بکاپ دنسر آمده بودند شروع به گفتگو با گروه برنامه آشفتگی دوستانه کردند: «این چند روز رئیس جونگ به کمپانی نیومد. تمام کارهای مهم توسط معاون رئیس لی مدیریت می‌شه.»

رابطه‌ی چو چین با جونگ یی بین تا حد زیادی برای تمام افراد ایستگاه پخش مشخص بود، فقط اینکه هیچکس جرات نداشت آشکارا در مورد آن صحبت کند. گروه آشفتگی دوستانه رابطه خوبی با چو چین داشت، این چند کارآموز، تازه‌کارهایی بودند توسط شنگشی آموزش داده می‌شدند. آن‌ها به طور کامل در جریان نبودند و تنها برای رقص فرستاده شده بودند تا بتوانند به دوربین عادت کنند و کمی تجربه در صحنه بدست آوردند. به این طریق، شگنشی تی وی می‌توانست پول دعوت از گروه‌های رقص را پس‌انداز کند.

دختری که لباس رقص بر تن داشت صورتش را بین دستانش گرفت و گفت: «رئیس جونگ واقعا خوش‌تیپه. با هیکل متناسب، با اون قیافه، از همه افراد شنگشی خوش‌تیپ‌تره. چه حیف که دبیو نمی‌کنه.»

یک دختر دیگر دهان باز کرد و گفت: «اون ارباب‌زاده‌ی یک خانواده اشرافیه، نه فقط یک بچه پولدار بدون اصالت. چطور می‌تونه وارد صنعت سرگرمی بشه.»

دختری که صورتش را بین دست‌هایش گرفته بود با قیافه‌ای که شبیه یک احمقِ عاشق بود گفت: «آه، اگه فقط می‌تونستم با رئیس جونگ

ارتباط برقرار کنم. اگه حاضر بود قوانین نانوشته رو با من انجام بده، حتی اگه پول هم نمی‌داد خوب بود!»

«من شنیدم...» یک دختر صدایش را پایین آورد و به سایر دختران اشاره کرد که نزدیک‌تر شوند: «رئیس جونگ این چند روز به دفتر نیومده چون می‌ترسید چو چین گیرش بندازه.»

«امکان نداره...» همه کمی تعجب کردند.

«چرا که نه.» آن دختر چانه‌اش را بالا برد و قیافه‌ای به خود گرفت که انگار همه چیز را می‌داند. «از افرادی که اتاق بغلی ضبط دارن شنیدم که خانواده جونگ به چو چین یک درس حسابی دادن و رئیس جونگ می‌خواد ارتباطش رو باهاش قطع کنه، برای همین ناپدید شده.»

«اوه، چقدر وحشتناک!» تعدادی از طرفداران چو چین حضور داشتند و با شنیدن این حرف‌ها کمی احساس ناراحتی کردند.

به محض گفتن این حرف‌ها، ناگهان تمام کارکنان از جا بلند شدند. نگاه کردند و چو چین را دیدند که با شور و نشاط به طرف استودیوی ضبط می‌آید، می‌خندید و با دیگران احوال‌پرسی می‌کرد. یک مرد خوش‌قیافه با موهای کوتاهِ یک اینچی پشت سرش بود. آن مرد یک بلوز

آستین بلند سیاه پوشیده بود و عینک آفتابی به چشم داشت، بسیار جذاب به نظر می‌رسید.

«واو، اون بادیگارد خیلی خوش‌تیپه!» دختری که مجذوب رئیس جونگ بود بلافاصله آب دهانش برای مردی که پشت سر چو چین بود به راه افتاد.

یک دستیار یک گوشه درحال میوه خوردن به این صحنه‌ی پر جنب و جوش نگاه کرد و با خونسردی گفت: «مگه این رئیس جونگِ شما نیست؟»

نویسنده حرفی برای گفتن داره:

تئاتر کوچولو:«آواز یک جوجه»

آر بینگ: جیو جیو جیو، جیو جیو جیو

چو چین: تو جوجه جونگ هستی که فراموشی داره

آر بینگ: *جیک جیک کردن درحالی که فراموشی دارد*

چو چین: مدل موی امروز عالی به نظر می‌رسه

آر بینگ: هر جیو جیو قابل تعویض با یک سر مو~

جیو~ شعر از جونگ آر بینگی که نمی‌خواد موهاشو کوتاه کنه